مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹ در ارض اقدس خطاب به جمعیت لاهه برای اجرای صلح عمومی[لوح اول لاهه] : درباره مقتضیات صلح عمومی و تشریح برخی تعالیم دیانت بهایی

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹ در ارض اقدس خطاب به جمعیت لاهه برای اجرای صلح عمومی[لوح اول لاهه] :درباره مقتضیات صلح عمومی و تشریح برخی تعالیم دیانت بهایی[[1]](#footnote-1)

#### (الواح لاهه, ص. ۱ـ ۸)

ای اوّل اشخاص خير خواه محترم عالم انسانی،

نامه های شما که در اين مدّت حرب ارسال نموديد، نرسيد. در اين ايّام يک نامه به تاريخ ١١ فوريه ١٩١٦ رسيد و فوراً جواب تحرير ميگردد. مقصد شما سزاوار هزار ستايش است، زيرا خدمت به عالم انسانی می نمائيد و اين سبب راحت و آسايش عموميست. اين حرب اخير بر عالم و عالميان ثابت کرد که حرب ويرانيست، صلح عمومی آبادی، حرب مماتست و صلح حيات؛ حرب درندگيست و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی؛ حرب از مقتضای عالم طبيعت است و صلح از اساس دين الهی؛ حرب ظلمت اندر ظلمت است و صلح انوار آسمانی؛ حرب هادم بنيان انسانی و صلح حيات ابدی عالم انسانی؛ حرب مشابهت با گرگ خونخوارست و صلح مشابهت ملائکه آسمانی؛ حرب منازعه بقا است، صلح تعاون و تعاضد بين ملل در اين جهان و سبب رضايت حقّ در جهان آسمانی.

نفسی نمانده که وجدانش شهادت بر اين ندهد که اليوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نيست. هر منصفی بر اين شهادت می دهد و آن انجمن محترم را ميپرستد، زيرا نيّتشان چنان که اين ظلمات مبدّل بنور گردد و اين خونخواری مبدّل به مهربانی و اين نقمت به نعمت و اين زحمت به رحمت و اين بغض و عداوت به الفت و محبّت منقلب شود. لذا همّت آن اشخاص محترمه شايان ستايش و نيايش است.

ولی در نزد نفوس آگاه که مطّلع هستند بر روابط ضروريّه که منبعث از حقايق اشيا است، ملاحظه می نمايند که مسأله واحده چنانکه بايد و شايد نفوذ در حقيقت انسانيّه ننمايد، زيرا تا عقول بشری اتّحاد حاصل نکند، هيچ امر عظيمی تحقّق نيابد. حال صلح عمومی امريست عظيم، ولی وحدت وجدان لازم است که اساس اين امر عظيم گردد، تا اساس متين شود و بنيان رزين گردد.

لهذا حضرت بهاءالله پنجاه سال پيش بيان صلح عمومی فرمود. در حالتيکه در قلعه عکّا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود اين امر عظيم، يعنی صلح عمومی را به جميع ملوک مرقوم فرمود و در شرق در بين دوستان خويش تأسيس فرمود افق شرق بسيار تاريک بود و ملل در نهايت بغض و عداوت با يکديگر و اديان تشنه خون يکديگر بودند، ظلمت اندر ظلمت بود، در چنين زمانی حضرت بهاءالله از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد و بانوار اين تعاليم، ايران را روشن فرمود.

از جمله تعاليم، اعلان صلح عمومی بود. کسانيکه پيروی کردند، از هر ملّت و از هر دين و مذهب، در نهايت محبّت اجتماع نمودند، به درجه ای که محافل عظيمه تشکيل می شد که از جميع ملل و اديان شرق مرکّب بود. هر نفسی داخل انجمن می شد، می ديد يک ملّتست و يک تعاليم و يک مسلک است و يک ترتيب، زيرا تعاليم حضرت بهاءاللّه منحصر در تأسيس صلح عمومی نبود، تعاليم کثيره بود که معاونت و تأييد صلح عمومی می نمود.

از جمله تحرّی حقيقت، تا عالم انسانی از ظلمت تقاليد نجات بايد و بحقيقت پی برد. اين قميص رثيث هزاران ساله را بدرد و بيندازد و پيرهنی که در نهايت تنزيه و تقديس در کارخانه حقيقت بافته شده، بپوشد و چون حقيقت يکيست، تعدّد قبول نميکند، لهذا افکار مختلفه منتهی به فکر واحد گردد.

و از جمله تعاليم حضرت بهاءاللّه وحدت عالم انسانيست که جميع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان. اين شبان به جميع اغنام مهربانست، زيرا کلّ را خلق فرموده و پرورش داده و رزق احسان ميدهد و محافظه می فرمايد. شبهه نماند که اين شبان بجميع اغنام مهربانست و اگر در بين اين اغنام، جاهلانی باشند، بايد تعليم کرد و اگر اطفالی باشند، بايد تربيت نمود تا به بلوغ رسند و اگر بيماری باشد، بايد درمان نمود، نه اينکه کره و عداوتی داشت، بايد مانند طبيب مهربان اين بيمارهای نادانرا معالجه نمود.

و از جمله تعاليم حضرت بهاءاللّه اينکه دين بايد سبب الفت و محبّت باشد اگر سبب کلفت، گردد لزومی ندارد، زیرا دین درمانست، اگر درمان سبب درد گردد، لزومی ندارد.

و از جمله تعاليم بهاءالله اينکه دين بايد مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نمايد، اساس متين باشد، نه اينکه عبارت از تقاليد باشد.

و از جمله تعاليم بهاءالله، تعصّب دينی و تعصّب جنسی و تعصّب سياسی و تعصّب اقتصادی و تعصّب وطنی هادم بنيان انسانيست، تا اين تعصّب ها موجود، عالم انسانی راحت ننمايد. شش هزار سالست که تاريخ از عالم انسانی خبر می دهد. در اين مدّت شش هزار سال، عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشد. در هر زمانی در اقليمی جنگ بود و اين جنگ يا منبعث از تعصّب دينی بود و يا منبعث از تعصّب جنسی و يا منبعث از تعصّب سياسی و يا منبعث از تعصّب وطنی، پس ثابت و محقّق گشت که جميع تعصّبات هادم بنيان انسانيست و تا اين تعصّبات موجود؛ منازعه بقا مستولی و خونخواری و درندگی مستمرّ، پس عالم انسانی از ظلمات طبيعت جز به ترک تعصّب و اخلاق ملکوتی نجات نيابد و روشن نگردد، چنانچه از پيش گذشت.

اگر اين تعصّب و عداوت از جهت دين است، دين بايد سبب الفت گردد، و الّا ثمری ندارد و اگر اين تعصّب تعصّب ملّيست، جميع نوع بشر ملّت واحده است، جميع از شجره آدمی روئيده، اصل شجره آدم است و شجره واحده است و اين ملل بمنزله اغصانست و افراد انسانی بمنزله برگ و شکوفه و اثمار. ديگر ملل متعدّده تشکيل کردن و بدين سبب خونريزی نمودن و بنيان انسانی برانداختن، اين از جهل انسانيست و غرض نفسانی.

و امّا تعصّب وطنی، اين نيز جهل محض است، زيرا روی زمين وطن واحد است. هر انسان در هر نقطه ای از کره ارض زندگی می تواند پس جميع کره ارض وطن انسانست. اين حدود و ثغور را انسان ايجاد کرده، در خلقت حدود و ثغوری تعيين نشده. اورپا يک قطعه است، آسيا يک قطعه است، افريکا يک قطعه است، امريکا يک قطعه است، استراليا يک قطعه است. امّا بعضی نفوس نظر به مقاصد شخصی و منافع ذاتی هر يک از اين قطعات را تقسيم نموده اند و وطن خويش انگاشته اند. خدا در بين فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده، متّصل به يکديگر است. بلی، در قرون اولی، نفوسی از اهل غرض، به جهت تمشيت امور خويش، حدود و ثغوری معيّن نمودند و روز بروز اهمّيّت يافته تا اين سبب عداوت کبری و خونريزی و درندگی در قرون آتيه گشت و بهمين قسم غير متناهی خواهد بود. و اين فکر وطن اگر در ضمن دائره محصوره ماند، سبب اوّل خرابی عالم است، هيچ عاقلی و هيچ منصفی اذعان به اين اوهام ننمايد. و هر قطعه محصوره را که نام وطن می نهيم و باوهام خويش مادر میناميم و حال آنکه کره ارض مادر کلّ است، نه اين قطعه محصوره. خلاصه ايّامی چند روی اين زمين زندگانی می نمائيم و عاقبت در آن دفن می شويم، قبر ابدی ماست. آيا جائز است به جهت اين قبر ابدی بخونخواری پردازيم و همديگر را بدريم؟ حاشا و کلّا، نه خداوند راضی، نه انسان عاقل اذعان اين کار می نمايد. ملاحظه نمائيد که وحوش مبارک ابداً منازعه وطنی ندارند، با يکديگر در نهايت الفتند و مجتمعاً زندگانی می کنند. مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتّصادف در آن واحد در جائی جمع شوند، فوراً بيکديگر الفت نمايند و همچنين جميع حيوانات مبارکه از وحوش و طيور، ولکن حيوانات درنده به مجرّد تصادف با يکديگر در آويزند و بپرخاش بر خيزند و يکديگر را بدرند و ممکن نيست در بقعه واحده زندگانی کنند؛ همه متفرّقند و متهوّر و متحاربند و متنازع.

و امّا تعصّب اقتصادی، اين معلوم است که هر چه روابط بين ملل ازدياد يابد و مبادله امتعه تکرّر جويد و هر مبدأ اقتصادی در هر اقليمی تأسيس يابد، بآلمال بسائر اقاليم سرايت نمايد و منافع عموميّه رخ بگشايد. ديگر تعصّب به جهت چه.

و امّا در تعصّب سياسی، بايد متابعت سياست اللّه کرد و اين مسلّم است که سياست الهيّه اعظم از سياست بشريّه است. ما بايد متابعت سياست الهيّه نمائيم و او بجميع افراد خلق يکسانست، هيچ تفاوتی ندارد و اساس اديان الهيست.

و از جمله تعاليم حضرت بهاءاللّه ايجاد لسان واحد است که تعميم بين بشر گردد پنجاه سال پيش اين تعليم از قلم حضرت بهاءاللّه صادر شد تا اين لسان عمومی سبب ازاله سوء تفاهم بين جميع بشر گردد.

و از جمله تعاليم حضرت بهاءاللّه وحدت نساء و رجالست که عالم انسانيرا دو بال است: يک بال رجال و يک بال نساء. تا دو بال متساوی نگردد، مرغ پرواز ننمايد. اگر يک بال ضعيف باشد، پرواز ممکن نيست. تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصيل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنانکه بايد و شايد ممتنع و محال.

و از جمله تعاليم بهاءاللّه مواسات بين بشر است و اين مواسات اعظم از مساواتست و آن اينست که انسان خود را بر ديگری ترجيح ندهد، بلکه جان و مال فدای ديگران کند، امّا نه به عنف و جبر که اين قانون گردد و شخصی مجبور بر آن شود، بلکه بايد به صرافت طبع و طيب خاطر، مال و جان فدای ديگران کند و بر فقرا انفاق نمايد، يعنی به آرزوی خويش، چنانکه در ايران در ميان بهائيان مجری است.

و از جمله تعاليم حضرت بهاءاللّه حرّيّت انسانست که بقوّه معنويّه از اسيری عالم طبيعت خلاص و نجات يابد، زيرا تا انسان اسير طبيعت است حيوان درنده است؛ زيرا منازعه بقا از خصائص عالم طبيعت است و اين مسأله منازعه بقا، سر چشمه جميع بلايا است و نکبت کبری.

و از جمله تعاليم بهاءاللّه اينکه دين حصن حصين است. اگر بنيان دين متزلزل و وهين گردد، هرج و مرج رخ دهد و بکلّی انتظام امور مختل شود، زيرا در عالم انسانی دو رادع است که از ارتکاب رذائل حفظ می نمايد. يک رادع قانونست که مجرم را عذاب و عقاب می نمايد. ولی قانون رادع از جرم مشهود است، رادع از جرم مخفی نيست. و امّا رادع معنوی، دين الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربيت می نمايد و تهذيب اخلاق می کند و مجبور بر فضائل مينمايد و اعظم جهت جامعه است که تکفّل سعادت عالم انسانی می کند. امّا مقصد از دين، دين تحقيقی است، نه تقليدی؛ اساس اديان الهی است نه تقاليد بشری.

و از جمله تعاليم حضرت بهاءاللّه اينکه هر چند مدنيّت مادّی از وسائط ترقّی انسانيست ولی تا منضمّ بمدنيّت الهيّه نشود، نتيجه که سعادت بشريّه است، حصول نيابد. ملاحظه کنيد که اين سفائن مدرّعه که شهری را در يک ساعت ويران می نمايد، از نتائج مدنيّت مادّيست و همچنين توپهای کروپ و همچنين تفنگ های ماوزر و همچنين ديناميت و همچنين غوّاص های تحت البحر و همچنين تورپيت و همچنين سيّارات متدرّعه و همچنين طيّارات آتش فشان؛ جميع اين آلات از سيئات مدنيّت مادّيست. اگر مدنيّت ماديّه منضمّ به مدنيّت الهيّه بود، هيچ اين آلات ناريّه ايجاد نمی گشت، بلکه قوای بشريّه، جميع محوّل به اختراعات نافعه ميشد و محصور در اکتشافات فاضله می گشت. مدنيّت مادّيّه مانند زجاجست و مدنيّت الهيّه مانند سراج؛ زجاج بی سراج تاريک است. مدنيّت مادّيّه مانند جسم است، ولو در نهايت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است، مدنيّت الهيّه مانند روح است، اين جسم باين روح زنده است، و الّا جيفه گردد. پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است. بدون اين روح، عالم انسانی مرده است و بدون اين نور، عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است، زيرا عالم طبيعت عالم حيوانيست. تا انسان ولادت ثانويّه از عالم طبيعت ننمايد، يعنی منسلخ از عالم طبيعت نگردد، حيوان محض است. تعاليم الهی اين حيوان را انسان می نمايد.

و از جمله تعاليم بهاءاللّه تعميم معارفست. بايد هر طفليرا به قدر لزوم تعليم علوم نمود. اگر ابوين مقتدر بر مصارف اين تعليم، فبها، و الّا بايد هيئت اجتماعيّه آن طفل را وسائط تعليم مهيّا نمايد.

و از جمله تعاليم حضرت بهاءاللّه عدل و حقّ است. تا اين در حيّز وجود تحقّق نيابد، جميع امور مختل و معوّق و عالم انسانی، عالم ظلم و عدوانست و عالم تعدّی و بطلان.

خلاصه امثال اين تعاليم بسيار است. اين تعاليم متعدّده که اساس اعظم سعادت عالم انسانيست و از سنوحات رحمانی، بايد منضمّ بمسئلهٔ صلح عمومی گردد و ممزوج به آن شود تا اينکه نتيجه بخشد، و الّا تنها مسئله صلح عمومی را در عالم انسانی تحقّقش مشکل است. تعاليم حضرت بهاءاللّه چون ممتزج با صلح عموميست، لهذا بمنزله مائده ايست که از هر قسم اطعمه نفيسه در آن سفره حاضر، هر نفسی مشتهيات خويش را در آن خوان نعمت بی پايان می يابد. اگر مسأله منحصر در صلح عمومی باشد، نتائج عظيمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نيابد. بايد دائره صلح عمومی چنان ترتيب داده شود که جميع فرق عالم و اديان آرزوی خويش را در آن بيابند. حال تعاليم حضرت بهاءاللّه چنين است که منتها آرزوی جميع فرق عالم چه از فرق دينی و چه از فرق سياسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قديمه و چه از فرق حديثه، کلّ نهايت آرزوی خويشرا در تعاليم حضرت بهاءاللّه می يابند.

مثلاً اهل اديان در تعاليم بهاءاللّه تأسيس دين عمومی می يابد، که در نهايت توافق با حال حاضره است. فی الحقيقه هر مرض لا علاج را علاج فوريست و هر دردی را درمان و هر سمّ نقيع را درياق اعظم است، زيرا اگر به موجب تقاليد حاضره اديان بخواهيم عالم انسان را نظم و ترتيب دهيم و سعادت عالم انساني را تأسيس نمائيم، ممکن نه، حتّی اجرايش محال. مثلاً اجرای احکام تورات، اليوم مستحيل است و همچنين سائر اديان به موجب تقاليد موجوده. ولکن اساس اصلی جميع اديان الهی که تعلّق به فضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است، در تعليمات حضرت بهاءاللّه بنحو اکمل، موجود.

و همچنين مللی که آرزوی حرّيّت نمايند، حرّيّت معتدله که کافل سعادت عالم انسانيست و ضابط روابط عمومی، در نهايت قوّت و وسعت در تعاليم حضرت بهاءاللّه، موجود.

و همچنين حزب سياسی، آنچه اعظم سياست عالم انسانيست، بلکه سياست الهی، در تعاليم حضرت بهاءاللّه موجود.

و همچنين حزب مساوات که طالب اقتصاد است، الی الآن جميع مسائل اقتصاديّه از هر حزبی که در ميان آمده، قابل اجرا نه، مگر مسأله اقتصاديّه که در تعاليم حضرت بهاءاللّه و قابل الاجراست و از آن، اضطرابی در هيئت اجتماعيّه حاصل نگردد.

و همچنين سائر احزاب چون به نظر عميق دقّت نمائيد، ملاحظه ميکنيد که نهايت آرزوی آن احزاب در تعاليم بهاءاللّه موجود. اين تعاليم قوّه جامعه است در ميان جميع بشر و قابل الاجرا، لکن بعضی تعاليمست از سابق، نظير احکام تورات، که قطعيّاً اليوم اجرايش مستحيل و همچنين سائر اديان و سائر افکار فرق مختلفه و احزاب متنوّعه.

مثلاً مسأله صلح عمومی؛ حضرت بهاءاللّه می فرمايد که بايد هيئت محکمه کبری تشکيل شود، زيرا جميّعت امم هر چند تشکيل شد، ولی از عهده صلح عمومی برنيايد. امّا محکمه کبری که حضرت بهاءاللّه بيان فرموده، اين وظيفه مقدّسه را به نهايت قدرت و قوّت ايفا خواهد کرد. و آن اينست که مجالس ملّيّه هر دولت و ملّت يعنی پارلمانت، اشخاصی از نخبه آن ملّت که در جميع قوانين حقوق بين دولی و بين مللی مطّلع و در فنون متفنّن و بر احتياجات ضروريّه عالم انسانی در اين ايّام واقف، دو شخص يا سه شخص انتخاب نمايند به حسب کثرت و قلّت آن ملّت، اين اشخاص که از طرف مجلس ملّی يعنی پارلمانت انتخاب شده اند، مجلس اعيان نيز تصديق نمايند و همچنين مجلس شيوخ و همچنين هيئت وزراء و همچنين رئيس جمهور يا امپراطور، تا اين اشخاص منتخب عموم آن ملّت و دولت باشند. از اين اشخاص محکمه کبری تشکيل ميشود و جميع عالم بشر در آن مشترک است، زيرا هر يک از اين نمايندگان عبارت از تمام آن ملّتست. چون اين محکمه کبری در مسئله ای از مسائل بين المللی يا بالاتّفاق يا بالاکثريّه حکم فرمايد، نه مدّعی را بهانه ای ماند، نه مدّعی عليه را اعتراضی. هرگاه دولتی از دول يا ملّتی از ملل، در اجرای تنفيذ حکم مبرم محکمه کبری تعلّل و تراخی نمايد، عالم انسانی بر او قيام کند، زيرا ظهير اين محکمه کبری جميع دول و ملل عالمند. ملاحظه فرمائيد که چه اساس متينی است، ولکن از جمعيّت محدود و محصور، مقصود چنانکه بايد و شايد حصول نيابد. اين حقيقت حالست که بيان می شود.

تعاليم حضرت بهاءاللّه را ملاحظه نمائيد که بچه قوّتست، در حالتي که حضرتش در سجن عکّا بود و در تحت تضييق و تهديد دو پادشاه خونخوار. با وجود اين، تعاليمش بکمال قوّت در ايران و سائر بلاد انتشار يافت و هر تعليمی از تعاليم و يا هر مبدئی از مبادی و يا هر فرقه ای از فرق اگر در تحت تهديد يک سلطنت قاهره خونخواری افتد، در اندک زمانی مضمحل شود. حال پنجاه سال بهائيان در ايران در اکثر ديار در تحت تضييق تامّ و تهديد سيف و سنان بودند، هزاران نفوس در مشهد فدا جان باختند و قتيل شمشير ظلم و عدوان گشتند و هزاران خاندان محترم از بنيان ريشه کن شدند و هزاران اطفال بی پدر شد و هزاران پدران بی پسر گشت و هزاران مادر بر جنازه پسر سر بريده فرياد و فغان نمود. جميع اين ظلم و عدوان و درندگی و خونخوارگی در انتشار تعاليم بهاءاللّه رخنه و فتوری ننمود، روز بروز انتشار بيشتر گشت و قوّت و قدرت بيشتر ظاهر شد.

و شايد نفوسی نوهوس از ايرانيان مضامين الواح حضرت بهاءاللّه و يا مفاهيم مکاتيب عبدالبهاء را بنام خويش بنگارد و به آن جمعيّت محترم برسانند. شما آگاه اين نکته باشيد، زيرا هر نفسی ايرانی که به خيال خويش شهرتی خواهد يا مقصدی دارد، مضامين الواح حضرت بهاءاللّه را به تمامه گرفته بنام خويش و يا آنکه بنام فرقه خويش انتشار می دهد. چنانکه در انجمن وحدت نژاد پيش از حرب در لندن واقع شد، شخصی ايرانی مضامين الواح حضرت بهاءاللّه را ضبط نمود و در آن جمعيّت وارد شد و بنام خويش خطابه نمود و انتشار داد و حال آنکه عيناً عبارت حضرت بهاءاللّه بود. از اين نفوس چند نفر به اروپ رفتند و سبب تخديش اذهان اهالی اروپ و تشويش افکار بعضی مستشرقين شدند. شما اين نکته را ملاحظه داشته باشيد، زيرا اين تعاليم، پيش از ظهور بهاءاللّه کلمه از آن در ايران مسموع نشده بود. اين را تحقيق فرمائيد تا بر شما ظاهر و آشکار شود. بعضی نفوس طوطی صفتند، هر صدائی را بياموزند و آن آواز را بخوانند، ولکن خود از آنچه ميگويند بيخبرند. و فرقه ای در ايران الآن عبارت از نفوس معدوده ای هست که اينها را بابی ميگويند، خود را نسبت به حضرت باب می دهند، ولی به کلّی از حضرت باب بی خبرند. تعاليم خفيّه دارند که به کلّی مخالف تعاليم بهاءاللّه است و در ايران مردم می دانند ولی چون به اروپ آيند، تعاليم خويش را مخفی دارند، تعاليم حضرت بهاءاللّه را بر لسان رانند، زيرا ميدانند که تعاليم حضرت بهاءاللّه نافذ است، لهذا اين تعاليم بهاءاللّه را به اسم خود شهرت دهند. امّا تعاليم خفيّه ايشان، می گويند مستفاد از کتاب بيانست و کتاب بيان از حضرت باب. شما چون ترجمه کتاب بيان که در ايران شده بدست آريد، به حقيقت پی ميبريد که تعاليم بهاءاللّه بکلّی مباين تعاليم اين فرقه است. مبادا از اين نکته غفلت کنيد و اگر حقيقت را بيشتر تحرّی بخواهيد، از ايران استفسار نمائيد.

باری آنچه در جميع عالم سير و سياحت شود، آنچه معمور است، از آثار الفت و محبّتست و آنچه مطمور است، از نتائج بغض و عداوت. با وجود اين، عالم بشر متنبّه نشود و از اين خواب غفلت بيدار نگردد. باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بيارايد و در ميدان جدال و قتال جولان کند. و همچنين ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم گردد. هر کائنی از کائنات مرکّب از اجزاء متنوّعه متعدّده است و وجود هر شيئ فرع ترکيب است. يعنی چون بين عناصر بسيطه ترکيبی واقع گردد، از هر ترکيبی کائنی تشکيل شود؛ وجود موجودات بر اين منوالست. و چون در آن ترکيب اختلال حاصل گردد، تحليل شود و تفريق اجزاء گردد، آن کائن معدوم گردد؛ يعنی انعدام هر شيئ عبارت از تحليل و تفريق عناصر است. پس هر الفت و ترکيب در بين عناصر سبب حياتست و اختلاف و تفريق سبب ممات. بالجمله تجاذب و توافق اشياء سبب حصول ثمره و نتائج مستفيده است و تنافر و تخالف اشياء سبب انقلاب و اضمحلال است. از تآلف و تجاذب ،جميع کائنات ذی حيات مثل نبات و حيوان و انسان تحقّق يابد و از تخالف و تنافر، انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشايد. لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتّحاد بين بشر است، حيات عالم انسانيست و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است، علّت ممات نوع بشر است. و چون به کشتزاری مرور نمائی که زرع و نبات و گل و ريحان پيوسته است و جمعيّتی تشکيل نموده، دليل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربيت دهقان کاملی انبات و ترتيب شده است و چون پريشان و بی ترتيب و متفرّق مشاهده نمائی دليل بر آنست که از تربيت دهقان ماهر محروم بلکه گياه خود روئيست. پس واضح شد که الفت و التيام دليل بر تربيت مربّی حقيقی است و تفريق و تشتّت برهان وحشت و محروميّت از تربيت الهی.

اگر معترضی اعتراض کند که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبائع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباين، با وجود اين چگونه وحدت حقيقی جلوه نمايد و اتّحاد تامّ بين بشر حاصل گردد؟ گوئيم اختلاف بدو قسم است. يک اختلاف سبب انعدام است و آن نظير اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبارزه که يکديگر را محو نمايند و خانمان براندازند و راحت و آسايش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمايند و اين مذموم است. امّا اختلاف ديگر که عبارت از تنوّع است، آن عين کمالست و سبب ظهور موهبت الهی.

ملاحظه نمائيد گلهای حدائق، هر چند مختلف النوع و متفاوت اللّون و مختلف الصور و الاشکالند، ولی چون از يک آب نوشند و از يک باد نشو و نما نمايند و از حرارت و ضياء يک شمس پرورش نمايند، آن تنوّع و اختلاف سبب ازدياد جلوه و رونق يکديگر گردد. اين اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبايع سبب زينت عالم انسانيست؛ اين ممدوح است. و همچنين اين تنوّع و اختلاف، چون تفاوت و تنوّع اجزاء و اعضای انسانست، که سبب ظهور جمال و کمال است. چون اين اعضا و اجزای متنوّعه در تحت نفوذ سلطان روحست و روح در جميع اجزاء و اعضاء سريان دارد و در عروق و شريان حکم رانست، اين اختلاف و تنوّع مؤيّد ائتلاف و محبّت است و اين کثرت اعظم قوّه وحدت. اگر حديقه را گل و رياحين و شکوفه و اثمار و اوراق و اغصان و اشجار از يک نوع و يک لون و يک ترکيب و يک ترتيب باشد، به هيچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد، و لکن چون الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد، هر يکی سبب تزيين و جلوه سائرين گردد و حديقه انيقه شود و در نهايت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نمايد. به همچنين، تفاوت و تنوّع افکار و اشکال و آراء و طبائع و اخلاق عالم انسانی، چون در ظلّ قوّه واحده و نفوذ کلمه وحدانيّت باشد، در نهايت عظمت و جمال و علوّيّت و کمال ظاهر و آشکار شود. اليوم جز قوّه کلمة الله که محيط بر حقائق اشياست، عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانيرا در ظلّ شجره واحده جمع نتواند. اوست نافذ در کلّ اشياء و اوست محرّک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی.

الحمد للّه اليوم نورانيّت کلمة اللّه بر جميع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل و اديان و مذاهب در ظلّ کلمه وحدانيّت وارد و در نهايت ائتلاف مجتمع و متّحد و متّفقند.

نامه در خصوص تعاليم حضرت بهاءاللّه چندی پيش در زمان حرب مرقوم گرديد، مناسب دانست که ضمّ باين نامه گردد:[[2]](#footnote-2)

هو اللّه

ای اهل عالم، طلوع شمس حقيقت محض نورانيّت عالم است و ظهور رحمانيّت در انجمن بنی آدم نتيجه و ثمر مشکور و سنوحات مقدّسه هر فيض موفور؛ رحمت صرف است و موهبت بحت. و نورانيّت جهان و جهانيان، ائتلاف و التيام است و محبّت و ارتباط، بلکه رحمانيّت و يگانگی و ازاله بيگانگی و وحدت با جميع من علی الارض در نهايت آزادگی و فرزانگی.

جمال مبارک می فرمايد همه بار يک داريد و برگ يک شاخسار عالم وجود را بيک شجر و جميع نفوس بمنزلهٔ اوراق و ازهار و اثمار تشبيه فرمودند. لهذا بايد جميع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهايت طراوت باشند و حصول اين لطافت و حلاوت منوط به ارتباط و الفت است.

پس بايد يکديگر را در نهايت قوّت نگهداری نمايند و حيات جاودانی طلبند. پس احبّای الهی بايد در عالم وجود رحمت ربّ ودود گردند و موهبت مليک غيب و شهود نظر را پاک نمايند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر ايجاد مشاهده کنند. هميشه به اين فکر باشند که خيری بنفسی رسانند و محبّت و رعايتی و مودّت و اعانتی بنفسی نمايند. دشمنی نبينند و بدخواهی نشمرند. جميع من علی الارض را دوست انگارند و اغيار را يار دانند و بيگانه را آشنا شمرند. و به قيدی مقيّد نباشند، بلکه از هر بندی آزاد گردند.

اليوم مقرّب درگاه کبريا نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را درّ عطا مبذول دارد ،حتّی ستمگر بيچاره را دستگير شود و هر خصم لدود را يار ودود. اينست وصايای جمال مبارک، اينست نصايح اسم اعظم.

ای ياران عزيز، جهان در جنگ و جدالست و نوع انسان در نهايت خصومت و وبال. ظلمت جفا احاطه نموده و نورانيّت وفا پنهان گشته. جميع ملل و اقوام عالم چنگ تيز نموده و با يکديگر جنگ و ستيز می نمايند. بنيان بشر است که زير و زبر است. هزاران خانمانست که بی سر و سامانست. در هر سالی هزاران هزار نفوس در ميدان حرب و جدال آغشته بخاک و خونست و خيمه سعادت و حيات منکوس و سرنگون. سروران سرداری نمايند و بخونريزی افتخار کنند و بفتنه انگيزی مباهات نمايند. يکی گويد که من شمشير بر رقاب امّتی آختم و ديگری گويد مملکتی با خاک يکسان ساختم و يکی گويد من بنياد دولتی برانداختم. اينست مدار فخر و مباهات بين نوع بشر. در جميع جهات، دوستی و راستی مذموم و آشتی و حقّ پرستی مقدوح.

منادی صلح و صلاح و محبّت و سلام، آيين جمال مبارکست که در قطب امکان خيمه زده و اقوام را دعوت می نمايد. پس ای ياران الهی، قدر اين آئين نازنين بدانيد و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائيد و سبيل مستقيم و منهج قويم پيمائيد و بخلق بنمائيد آهنگ ملکوت بلند کنيد و تعاليم و وصايای ربّ ودود منتشر نمائيد، تا جهان جهان ديگر شود و عالم ظلمانی منوّر گردد و جسد مرده خلق حيات تازه جويد هر نفسی بنفس رحمانی حيات ابديّه طلبد.

اين زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و اين عزّت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقريب زائل و فانی شود. خلق را بخدا بخوانيد و نفوس را بروش و سلوک ملأ اعلی دعوت کنيد. يتيمان را پدر مهربان گرديد و بيچارگان را ملجأ و پناه شويد. فقيران را کنز غنا گرديد و مريضان را درمان و شفا. معين هر مظلومی باشيد و مجير هر محروم. در فکر آن باشيد که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائيد و به اعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمّيّت ندهيد و اعتنا نکنيد، بالعکس معامله نمائيد. و بحقيقت مهربان باشيد، نه بظاهر و صورت. هر نفسی از احبّای الهی بايد فکر را در اين حصر نمايد که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار. بهر نفسی برسد خيری بنمايد و نفعی برساند و سبب تحسين اخلاق گردد و تعديل افکار، تا نور هدايت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نمايد. محبّت نور است، در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نمايد. ای احبّای الهی همّتی بنمائيد که اين ظلمت بکلّی زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار شود و حقائق اشياء مشهود و عيان گردد. (عبدالبهاء عبّاس)



1. لوح اوّل لاهه ۱۹۱۹ دسامبر ۱۷هولند، لاهای هیئت مرکزی برای اجرای صلح دائمی [↑](#footnote-ref-1)
2. این متن و قسمتی از مطلبی که در لوح اول لاهه ذکر شده در ضمن خطابه "مورخ ماه جوالی ۱۹۱۱ در رمله اسکندریه خطاب به کنگره عظیم بین المللی در دارالفنون لندن: درباره تأثیرات محبت و مضرات عداوت که در همین مجموعه قرار دارد، نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-2)